

خیلواکی



استقلال

www.esteqlaal.net

یکشنبه ۲۵ جون ۲۰۲۳

از منابع دیگر

عبرت شگفت انگیز از گردش روزگار

در زمان به قدرت رسیدن صدام در عراق، از جمله احزاب مخالف صدام، حزب سوسیالیست بود که صدام دستور قلع و قمع اعضای آن را به برادر اندر خود "برزان تکریتی" سپرده بود. یکی از دستگیر شدگان این حزب، "میاده" زن جوان ۲۲ ساله و شوهرش بودند که هر دو به اعدام محکوم شدند.

"میاده" نه ماهه باردار بود و روزهای آخر بارداری خود را طی می نمود که قبل از اعدام نامه ای برای "برزان تکریتی" برادر صدام می نویسد، و از او درخواست می کند که اعدامش را تا زمان تولد بچه به تأخیر بیندازند.

"برزان" قبول نکرد و در جواب نامه ای "میاده" نوشت :

جنین داخل شکمت هم باید بمیرد و با تو دفن گردد...

"میاده" که روزهای آخر بارداری را طی می کرد، در روز موعود به پای چوبه ای دار رفت و التماس های او تاثیری در تأخیر حکم اعدامش نداشت.

خانم "میاده" در حین اعدام، بالای دار وضع حمل کرد و فرزند پسری با بند ناف به روی تخته، به پایین افتاد.

"رضیه" زن زندانبان، با اشاره ای رئیس زندان، طفل را در لباس های مادرش پیچیده و به گوشه ای منتقل کرد!!!

"برزان" برادر اندر صدام پس از اجرای حکم اعدام از رئیس زندان، حال و روز خانم "میاده" و جنین اش را جویا شد و گزارش خواست.

رئیس زندان نیز در گزارش نوشت :

جنین با مادر در چوبه دار ماند تا مُرد...

رئیس و داکتر زندان و "رضیه" زن زندانبان، با هم، هم قسم شدند که همدیگر را به "برزان تکریتی" نفرورشدند و توافق کردند که "رضیه" نوزاد را به خانه اش ببرد و با راضی کردن شوهرش شناسنامه (تذکره) برای کودک بگیرد.

از آن پس، همه نوزاد را "ولید" می خواندند.

سال‌ها گذشت و "ولید" بزرگ شد.

برادر خانم "میاده" (مامای واقعی ولید) در آلمان زندگی می کرد و سال‌ها پیشتر، خبرهایی در باره ای خواهرزاده اش "ولید" از "رضیه" زن زندانبان دریافت کرده بود.

او در سال ۲۰۰۳ میلادی و پس از سقوط رژیم بعثی صدام به عراق برگشت تا یادگار خواهرش "میاده" را پیدا و با خود به آلمان ببرد و از روی آدرس و نشانی هایی که "رضیه" داده بود او را یافت.

"ولید" قبول نکرد که، به آلمان مهاجرت کند و گفت :

"رضیه" مثل مادرم هست، او جان مرا نجات داده و زحمت بسیاری برای من کشیده، هرگز تنهانش نمی گذارم.

این اتفاق زمانی بود که "رضیه" بازنشسته شده بود. (تقاعد کرده بود)

خانم "رضیه" با خواهش از مسئولین، "ولید" را به جای خود، به عنوان زندانبان و مأمور زندان استخدام می کند.

ملت عراق، افراد حزب بعث را یکی پس از دیگری دستگیر می کردند، از جمله دستگیر شدگان "برزان تکریتی" برادر اندر صدام بود.

از قضای الهی، "ولید" پسر خانم "میاده"، مسئول مستقیم سلول "برزان تکریتی" شد و همانجا بود که قصه ای مادر و فرزند درون شکمش را برای "برزان" تعریف کرد و گفت: حال آن فرزند من هستم !

"برزان" با شنیدن این داستان از زبان "ولید، از خود بیخود شد و به زمین افتاد...

پس از صدور و تأیید حکم اعدام "برزان"، "ولید" به عنوان زندانبان، مأمور اجرای اعدام او شد و با دست خود طناب دار را بر گردن "برزان" انداخت.

بدین سان دست حق و عدالت، ستمگر بی رحم را از جایی که گمان نمی کرد، به سزای اعمالش رساند.

یقیناً روزگار به گردن کشان و ظالمان مهلت می دهد تا شاید برگردند، ولی فراموشی در کار روزگار و در جزاء و کیفر اعمال ستمگران و دیکتاتورها وجود نخواهد داشت.
به نقل از نوشته های "پاریسولا لامپوس" معشوقه صدام حسین رئیس جمهور معدوم عراق.

چون تیغ به دست آری مردم نتوان کشت
نزدیک خداوند بدی نیست فرامشت
این تیغ نه از بهر ستمگاران کردند
انگور نه از بهر نیبذ است به چرخشت
عیسی به رهی دید یکی کشته فتاده
حیران شد و بگرفت به دندان سر انگشت
گفتا که « کرا کشتی تا کشته شدی زار؟
تا باز که او را بکشد آنکه تو را کشت؟»
انگشت مکن رنجه به در کوفتن کس
تا کس نکند رنجه به در کوفتن مشت